



مجله ادبی - پژوهشی «شوهر آهو خانم»

تحلیل داستان شبهای ورامین

بر اساس روانشناسی کارل گوستاو یونگ



فاطمه گلستانه

خرداد ماه ۱۳۹۸



تفسیر داستان «شبهای ورامین» بر اساس روانشناسی کارل گوستاو یونگ

در چهارچوب بینامتنیت ژرار ژنت

۱۳۹۸/۳/۲۰

فاطمه گلستانه*

چکیده

داستان «شبهای ورامین» یکی از آثار پر رمز و رازی است که تاکنون مورد بی مهری پژوهشگران بوده و توجه زیادی را به خود جلب نکرده است. خالق این اثر یعنی صادق هدایت، یکی از پرکارترین هنرمندان ایرانی است که آثار داستانی وی از همان زمان انتشار مورد استقبال زیادی واقع گردید؛ اما این آثار عموماً مورد نقد و داوریهایی نیز قرار گرفتند که بر مبنای درستی استوار نبودند. در هنگام خواندن نقدهایی که درباره آثار صادق هدایت صورت گرفته است دو نکته در همه آنها مشترک به نظر میرسد؛ اول دخالت داده شدن احساسات منتقد نسبت به شخص صادق هدایت در متن انتقادی است که باعث میشود متن از حالت عادلانه خارج شود و دوم ارائه تفاسیری است که بر اساس شواهد و مدارک درون متنی نمیباشد. این حالت معمولاً در اثر سرسری خواندن داستان و آشنایی نداشتن با پیش منتهایی است که صادق هدایت با آنها آشنا بوده و در نوشتن داستانهای خویش از آن بهره برده است. بنابراین در این مقاله تلاش خواهد شد که ابتدا به یکی از پیش منتهای صادق هدایت اشاره نمود سپس بر اساس شواهد درون متنی و با کمک بینامتنیت ژرار ژنت به اثبات حضور آن پرداخت و در نهایت به تفسیر متن داستان بر اساس آن پرداخت تا بدین وسیله خوانندگان داستان شبهای ورامین به درستی به پیام واقعی داستان دسترسی پیدا نمایند. نظریات شخصیت کارل گوستاو یونگ و بیماری شیزوفرنی اصلیترین چیزی است که در این مقاله، بر اساس آنها به تفسیر این داستان پرداخته می‌شود.

کلید واژه‌ها: صادق هدایت، شبهای ورامین، نظریه شخصیت یونگ، شیزوفرنی، ژرار ژنت، بینامتنیت

*نویسنده مسئول مقاله

آدرس الکترونیک:

Email: golestanehfatemeh130@gmail.com

**آهویی که در بالای مقاله مشاهده میشود «آهوی تنها» نام دارد و اثر صادق هدایت است.



۱. مقدمه

صادق هدایت، مشهورترین نویسنده عصر جدید و پدر داستان‌نویسی نوین ایران، در ۲۸ بهمن ۱۲۸۱ در شهر تهران متولد و در ۱۹ فروردین ۱۳۳۰ در پاریس درگذشت. آثار داستانی وی دارای پایه‌های روانشناسی است که در زمان او مشهور و معمول بوده است؛ بنابراین برای درک صحیح پیام صادق هدایت باید به متونی که این نویسنده در اختیار داشته است دسترسی پیدا نمود تا بر اساس آنها بتوان به درستی قضاوت کرد. مهمترین راهی که معمولاً برای این هدف در نظر گرفته می‌شود، متن داستانی است که مورد تحلیل قرار می‌گیرد؛ زیرا نویسنده‌ای که پیام خود را در متن پنهان می‌سازد راه و نشانه‌هایی نیز در آن قرار می‌دهد تا خواننده از سطح ظاهری گذشته و به معنا پی ببرد.

داستانهای کوتاه صادق هدایت بر خلاف ظاهر ساده‌ای که دارند، در اعماق خود حاوی پیامهایی هستند و نویسنده برای راهنمایی خواننده به درک آنها، نشانه‌هایی در متن جاسازی نموده که نه تنها به داستان لطمه نمی‌زند بلکه به یافتن منابع یا پیش‌متنهای آن کمک می‌کند. به همین سبب در این مقاله که به بررسی داستان «شبهای ورامین» پرداخته است، تلاش میشود که به یکی از پیش‌متنهای آن یعنی نظریات روانشناسی کارل گوستاو یونگ دسترسی پیدا نمود و بر اساس آن به تفسیر داستان پرداخت. برای انجام این کار نظریه بینامتنیت ژرار ژنت انتخاب شده است زیرا بر اصولی متکی است که هر سخن و تحلیلی باید بر اساس مدارک و شواهد درون متنی باشد در نتیجه به پژوهشگر اجازه نمی‌دهد بدون دلیل و سند سخنی بگوید.

۲. پیشینه

پژوهشگران زیادی هستند که درباره آثار صادق هدایت قلمفرسایی نموده‌اند؛ بیشتر این افراد در کتاب خود همه آثار هدایت را مورد بررسی قرار داده و سعی کرده‌اند که به یک دید کلی درباره آثار وی دست پیدا نمایند؛ از

¹ Carl Gustav Jung

² Gérard Genette



جمله جواد اسحاقیان که در **بوطیقای نو در آثار هدایت**، داستانهای هدایت را تحلیل نموده است. او درباره «شبهای ورامین» نیز مطلب کوتاهی آورده و یادآور شده است که «فریدون» یعنی قهرمان داستان در صحنه پایانی، همزاد خویش را می‌بیند؛ اما اسحاقیان به علت دیوانگی «فریدون» پی نبرده و دیوانه شدن وی را به عنوان نقص اصلی هدایت در پرداخت شخصیت «فریدون» معرفی کرده است. رؤیا وهمی (۱۳۸۹) در کتاب **صادق هدایت - شش داستان**، به شش داستان در شش بخش پرداخته و برای هریک، از جمله برای «شبهای ورامین» نقد و تحلیلی جداگانه ارائه نموده است. او «شبهای ورامین» را یک داستان جنایی دانسته و ناخواهری «فریدون» را عامل همه بدبختیهای وی می‌داند. به دلیل اینکه تحلیل رؤیا وهمی بر اساس مدارک قانع کننده استوار نمی‌باشد، خواننده با تردید نظر وی را می‌پذیرد. فاطمه گلستانه (۱۳۹۸) نیز در مقاله‌ای با نام «بررسی داستان «شبهای ورامین» اثر صادق هدایت از نظر روانشناسی فروید در چهارچوب نشانه-معناشناسی و بینامتنیت»، به اثبات حضور نظریات زیگموند فروید در این داستان پرداخته است؛ وی بیماری قهرمان داستان را اسکیزوفرنی و بیماری همسرش را ناشی از اختلالات هیستریک دانسته است. گلستانه (۱۳۹۸) در مقاله «بررسی حضور اسطوره «فریدون» در داستان «شبهای ورامین» در چهارچوب بینامتنیت ژرار ژنت»، به بررسی نشانه‌هایی در متن داستان پرداخته است که دال بر استفاده صادق هدایت از اسطوره «فریدون و ضحاک» در نگارش «شبهای ورامین» می‌باشد. وی (۱۳۹۸) در مقاله «تشخیص علت دیوانگی فریدون در داستان «شبهای ورامین» بر اساس نشانه‌های درون‌متنی»، به بررسی بیماری روانی «فریدون» پرداخته و ثابت کرده است که قهرمان داستان از ابتدای متن در حال بروز علائم اولیه اسکیزوفرنی (شیزوفرنی) است و در انتها با دیدن بخشی از نفس خود (همزاد) به طور کامل دیوانه می‌شود. وی (۱۳۹۸) در مقاله «تفسیر داستان «شبهای ورامین» بر اساس همزاد و سایه در چهارچوب نظریات اتو رنک» ثابت کرده است که «گلناز»، «همایون» و مرد خاکستری پوش، سایه یا همزاد «فرنگیس»،



«فریدون» و «نسترن باجی» هستند. گلستانه هدف از ارائه این مقالات را، ایجاد یک پیش‌زمینه مطمئن برمیشمارد که بتوان بر اساس آن در مقالات آتی به درستی به تفسیر داستان «شبهای ورامین» پرداخت.

۳. چهارچوب نظری پژوهش

هر چند آثار صادق هدایت به طرزی چشمگیر دارای اساس روانشناسی میباشد اما هنوز هم کسانی یافت میشوند که تحلیلهای روانشناسی را که پژوهشگران درباره آثار هدایت نوشته اند، حاصل خیالات آنها دانسته و آثار وی را فاقد چنین خاستگاهی می‌دانند؛ در نتیجه پژوهشگر این مقاله موظف است که ابتدا بر اساس اصول بینامتنیت، حضور نظریات یونگ در داستان «شبهای ورامین» را اثبات نماید و سپس به تشریح مطلب بپردازد.

«بینامتنیت» یکی از شاخه‌های دانش زبانشناسی که به بررسی منابع یک متن و حضور متون دیگر در یک متن می‌پردازد. در صورتیکه خواننده حین مطالعه یک اثر متوجه شود که بخشهایی از متن حاضر را قبلاً در متون دیگر خوانده است، به این رابطه هم حضوری «بینامتنیت» گفته میشود. رابطه هم حضوری می‌تواند میان دو یا چندین اثر وجود داشته باشد. از جمله نظریه پردازان مشهوری که به این رابطه پرداخته‌اند، ویکتور اشکلوفسکی^۳، یولیا کریستوا^۴ به عنوان بنیانگذار، رولان بارت^۵، میخائیل باختین^۶، لوران ژنی^۷ و ژرار ژنت می‌باشند. افرادی همچون بارت اعتقاد دارند که متن را باید فارغ از منابع نویسنده بررسی نمود و درگیر یافتن منابعی که نویسنده بر اساس آنها به خلق اثر دست زده است، نشد. اما گروه دیگری همچون ژرار ژنت معتقدند که دانستن منابع نویسنده سبب می‌شود که خواننده به عمق منظور نویسنده پی ببرد. بینامتنیت از دیدگاه ژنت به سه صورت وجود دارد:

³ Viktor Shklovsky

⁴ Julia Kristeva

⁵ Roland Barthes

⁶ Mikhail Bakhtin

⁷ Laurent Jenny



الف: صریح و لفظی یا حضور آشکار یک متن در متن دیگر

ب: غیر صریح و پنهان شده یا حضور پنهان یک متن در متن دیگر

ج: ضمنی (قرض گرفتن برخی مضامین) یا قرار دادن نشانه‌هایی در متن برای ایجاد ارتباط بین متن حاضر و منبع

آن

۴. تجزیه داده‌ها

۴. ۱. خلاصه داستان «شبهای ورامین»

«شبهای ورامین» در باغی اتفاق می‌افتد که در یک روستای اربابی در ورامین قرار دارد. ارباب، شخصی است به نام «فریدون» که دو سال پیش از سوئیس برگشته است؛ او که تحصیلاتش در رشته کشاورزی بوده است تمام تلاش خود را برای آبادانی زمینهایش به کار می‌برد. او علاقه‌ای به زندگی در تهران از خود نشان نمیدهد و همه روز را با رعیت‌هایش می‌گذرانند. رابطه فامیلی و خانوادگی نیز محدود به همسرش «فرنگیس»، خواهر ناتنی‌اش گلناز و یک خدمتکار، باغبان و دربان است؛ بنابراین زندگی آنها گوشه‌گیرانه و منزوی است. «فرنگیس» یک زن خانه‌دار است و به خانه و زندگی شوهرش بسیار اهمیت میدهد، شبها نیز در جمع سه نفره خود، آهنگ همایون را مینوازد؛ اما روزها بر خلاف خواست شوهر به «گلناز» تار زدن را آموزش میدهد. «گلناز» در طول داستان یک کلمه هم حرف نمیزند، اما «فرنگیس» درباره روح و زندگی در دنیای دیگر با شوهرش بحث میکند. «فرنگیس» و «فریدون» هرگز در این باره به توافق نمی‌رسند زیرا «فریدون» این عقاید را غیر عاقلانه و اُمّلی میداند. تا اینکه «فرنگیس» که بیماری قلبی دارد پس از چندی در بستر بیماری افتاده و به حالت اغما می‌رود. در آخرین لحظات زندگی پس از خنده‌ای جنون‌آمیز، خطاب به «فریدون» چنین می‌گوید: «من می‌میرم اما آن دنیا هست... به تو ثابت میکنم». پس از مرگ وی، «فریدون» دچار ماتم شدید و مالیخولیا میگردد تا اینکه یکی از اقوام «فرنگیس» او را با خود به تهران میبرد و درمان میکند. «فریدون» پس از بازگشت، با خانه‌ای بی نظم و کثیف



روبرو میشود زیرا کسی به کارها رسیدگی نمیکند و آشپز و دربان و خدمتکاران، از ترس روح گریخته اند. خدمتکار «گلناز» درباره علت ترس آنها به «فریدون» میگوید که شبها از تالار خانه صدای تار زدن «فرنگیس خانم» می آید. «فریدون» تصمیم میگیرد که عامل این کار را شناسایی کند بنابراین در اتاق خود بیدار مینشیند تا آهنگ نواخته شود اما خوابش می برد و در خواب «فرنگیس» را میبیند که تار می زند. سپس بیدار میشود و به سوی تالار میرود در آنجا خواهرش را میبیند که فربه تر و خوشگلتر از پیش با موهایی سیاه و اشفته همچون فرنگیس با مردی بدقواره مشغول گفتگو هستند. او وارد اتاق میشود و مرد سرافکنده خارج میشود. سپس «فریدون» با صدایی مهیب شروع به خندیدن میکند و معلوم میشود که دیوانه شده است.

۲۴. خلاصه‌ای از نظریات روانشناسی کارل گوستاو یونگ

از آنجایی که در مقاله «تشخیص علت دیوانگی «فریدون» در داستان «شبهای ورامین» بر اساس نشانه‌های درون‌متنی» مشخص شد که بیماری وی اسکیزوفرنی یا شیزوفرنی است؛ بنابراین ابتدا بر اساس تاریخچه تشخیص این بیماری به تحلیل داستان «شبهای ورامین» پرداخته می‌شود.

شیزوفرنی، یک بیماری روانی است که در گذشته به عنوان جنون شناخته می‌شد و در قرن نوزدهم در زمره هیستری قرار داشت. بیشتر مردم دنیا معتقد بودند که این بیماری به علت خودارضایی در جوانان ایجاد میشود. زیگموند فروید نخستین کسی است که نام پارافرنی را برای این بیماری روانی برگزید و پس از آن لفظ اسکیزوفرنی به معنای از هم گسیختگی روان برای آن انتخاب شد. فروید بر اساس تعصبی که نسبت به نظریه جنسی خویش داشت این بیماری را حاصل عقده ادیپ یا همان سرکوب امیال جنسی نسبت به مادر و دشمنی با پدر می‌دانست؛ اما شاگرد وی کارل گوستاو یونگ که یک روانشناس سوئیسی با استعداد بود و سالها بر روی این بیماری کار کرده بود، متوجه شد که بیماران اسکیزوفرنیک توهمات شبیه اساطیر دارند که ربطی به عقده ادیپ ندارد. بنابراین او که از طرف فروید ریاست انجمن روانکاوی را در سال ۱۹۱۰ بر عهده داشت، از این



سمت کناره گرفت و چون غرق در مطالعه افسانه ها بود دچار حالات مالیخولیایی گردید و در طی

تجربه‌ای وحشتناک همزاد خویش را ملاقات نمود. او ابتدا تصور می‌کرد دچار اسکیزوفرنی شده

است، اما در نهایت فیله مون را که منبع الهام وی بود به عنوان صورت مثالی خویش نامگذاری کرد و دیگر آن را علامت جنون ندانست. او با فیله مون ساعتها در باغ خانه قدم می‌زد و درباره مسائل فلسفی و روانشناسی صحبت می‌کرد.

یونگ علاوه بر بیماری اسکیزوفرنی بر سر مسئله ناخودآگاه نیز با فروید اختلاف نظر داشت؛ زیرا فروید ناخودآگاه را برخاسته از خودآگاه و وابسته به آن می‌دانست در حالیکه یونگ معتقد بود، عرصه خودآگاه ذهن در انسان همانند یک جزیره کوچک در اقیانوسی از ناخودآگاه قرار دارد. او هم خودآگاه و هم ناخودآگاه را به دو بخش شخصی و جمعی تقسیم کرد.

یونگ معتقد بود که ناخودآگاه شخصی، زمینه بروز انگیزه‌ها و امیال درونی است و به مضامین دوران کودکی ختم می‌شود و ناخودآگاه جمعی که ریشه در حیات اجدادی بشر دارد و شامل تجربه‌های گذشتگان است در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است. از نظر یونگ ناخودآگاه جمعی نه تنها منشاء بسیاری از اعمال حیاتی و خلاقیت‌های انسانست، بلکه مبنای رفتارهای روان نژندی و نامعقول وی نیز می‌باشد.

از نظر وی، مهمترین ویژگی ناخودآگاه جمعی، آرکی تایپ، صورتهای مثالی، یا کهن الگو است. او در آثار خود به چهار نوع آرکی تایپ پرداخته است که به شکل جفت عمل می‌کنند؛ یعنی یکی از آن‌ها خودآگاه بوده و توسط جفت ناخودآگاه ترمیم می‌شود: من و سایه، نقاب و روان‌انگار (آنیما و آنیموس).



خود^۸ به عنوان اصلی‌ترین کهن الگو، تمامیت روانی فرد است و از خودآگاهی نشأت می‌گیرد این بخش در انسان سالم، عناصر خودآگاه و ناخودآگاه را متعادل می‌سازد. خود ضعیف باعث تاریکی، آشفتگی ذهنی و تسلط اوهام ناخودآگاه در فرد میشود. سایه، قسمت ناخودآگاه شخصیت فرد است که بخش خودآگاه آن را جزئی از خود نمی‌پندارد زیرا یا از آن آگاه نیست یا اینکه به دلیل منفی بودن آنها را رد میکند. سایه جنبه حیوانی طبیعت انسان است که مرکب از مجموعه غرایز حیوانی و وحشیانه‌ای است که از اجداد بشر به او به ارث رسیده است. سایه در نظریه یونگ معادل نهاد در نظریه فروید است و اتو رنک بنابر عقاید مردمان اولیه آن را همزاد فرد معرفی میکند.

نقاب قسمتی از خودآگاه است که از طرف خود با جهان خارج سخن می‌گوید و با طبقه اجتماعی، شغل، فرهنگ و ملیت شکل می‌گیرد. انسان در موقعیت‌های مختلف از نقابهای گوناگونی استفاده می‌کند، اما یک نقاب عمومی را می‌پذیرد. منظور یونگ از این اصطلاح، چهره‌ای است که شخص با آن در اجتماع ظاهر می‌شود. اما در واقع جامعه است که پرسونا یا نقاب خاصی را به شخص تحمیل می‌کند

جنبه ناخودآگاه نقاب، روان‌نگاره است که به آن «آنیما» و «آنیموس» گفته میشود. به گفته یونگ در درون هر زنی یک مرد وجود دارد که «آنیموس» خوانده میشود و در درون هر مرد یک زن وجود دارد که «آنیما» خوانده میشود. روان‌نگاره همیشه با جنسیت متضاد با فرد نشان داده می‌شود. آنیما و آنیموس به نوبه خود دارای وجه تاریک یا سایه میباشند.

مادر مثالی یکی دیگر از کهن الگوهای مهم نظریه روان‌شناختی یونگ است که به شکل شخصیت مادر واقعی، دایه یا بانوی راهنما در آثار ادبی تجلی می‌یابد و در رسیدن قهرمانان اساطیری به فردیت نقش دارند.

⁸ Self



در میان نمودارهای اساطیری مربوط به «خود»، بر روی چهار گوش بودن جهان تأکید زیادی شده است و معمولاً مردی مشاهده میشود که بر روی یک دایره قرار گرفته و این دایره به چهار قسمت تقسیم شده است. یونگ برای این دایره لغت هندی «ماندالا» یا دایره جادویی را برگزیده است. در شرق باستان، افراد برای کسب آرامش ذهنی از این دایره استفاده کرده و به آن خیره می‌شده‌اند. «ماندالا» نموداری است که «اتم هسته‌ای» روان فرد را نشان می‌دهد ولی جوهر آن بر وی مشخص نیست. طرح ماندالا به صورتهای مختلف در رؤیای انسان ظاهر میشود گاهی به صورت یک صفحه چهار گوش، دیوار نورانی، میز یا یک ساز دایره شکل؛ حتی در مواردی ممکن است اسمی شبیه آن در رؤیا ظاهر شود مثلاً ماندولین که یک ساز گرد و گلابی شکل است و چهار جفت سیم دارد.

۴.۳. فهرست نشانه‌های موجود در متن «شبهای ورامین» و تطابق آنها با نظریات کارل

گوستاو یونگ

الف: نشانه‌های آشکار

* اسطوره

* سایه

ب: نشانه‌های پنهان

* فریدون

* سوئیس

* ورامین

* ذکر عدد ۱۰: ۱۹ به عنوان تاریخ پیوستن یونگ به انجمن روانکاوی

* دیوانگی به علت مشاهده همزاد یا سایه



* پیچه (نقاب)

* دایه (مادر مثالی)

* ماندولین

ج: نشانه‌های ضمنی

* نظریه شخصیت یونگ

* نواختن تار

* ایجاد ارتباط بین نام فریدون، اسطوره و بیماری شیزوفرنی

* تابلوی حضرت سلیمان

۴.۴. بررسی نشانه‌های یافت شده

داستان «شبه‌ای ورامین» که یک داستان روانشناسانه است به سبب اسم قهرمان داستان یعنی «فریدون»، یادآور اسطوره «ضحاک و فریدون» می‌باشد. این اسطوره در مکانی به نام «وارنای چهارگوش» یا همان ورامین اتفاق می‌افتد. نام «فریدون» علاوه بر اسطوره یادآور کلمه فرُویدین Freudian می‌باشد که به شاگردان و پیروان زیگموند فروید اطلاق می‌شده است. مخصوصاً وقتی صادق هدایت در داستان تأکید می‌کند که «فریدون» تازه از سوئیس برگشته است به کارل یونگ که اهل سوئیس بود و مهم‌ترین شاگرد فروید محسوب می‌شد اشاره می‌نماید. واژه «ورامین» در زبان فارسی یادآور واژه «وَرَم» می‌باشد که معادل انگلیسی آن «Trauma» است؛ یونگ از واژه Trauma برای توصیف بیماری شیزوفرنی بهره برده و اجتماع عقده‌های شخص را با واژه complex trauma توضیح داده است.

«فریدون» یک خواهر ناتنی هژده ساله به نام «گلناز» و همسری به نام «فرنگیس» دارد. «فرنگیس» یک زن کلفت‌مآب است زیرا با وجودی که مثلاً زن ارباب است و دارای خدمتکار می‌باشد، اما خودش شخصاً به همه



کارها رسیدگی میکند و همه جا را تمیز میکند تا جایی که دچار بیماری میشود. او هر شب با یک تار آهنگ همایون را مینوازد و پس از بیماری، در ساعت ۷ و ۱۰ دقیقه عصر یعنی ساعت ۱۰:۱۹ از دنیا میرود. «فریدون» در اثر مرگ همسرش دچار افسردگی شدید می‌گردد و سپس با مشاهده سایه یا همزاد خودش در بخش قدیمی و متروک خانه، دچار جنون یا شیزوفرنی میشود. این تاریخ اشاره به سال ۱۹۱۰ دارد که کارل گوستاو یونگ به عنوان یک Freudian به ریاست انجمن روانکاوی دست پیدا کرد، اما در همان هنگام چون درگیر مطالعه اساطیر شده بود دچار حالات سودازدگی گشته و از محیط اجتماعی کناره گرفت سپس با مشاهده صورت مثالی خویش به این تصور رسید که دچار شیزوفرنی شده است.

«فرنگیس» برای بیرون رفتن از خانه مثل همه زنان قدیمی ایران، از «پیچه» یا همان روبنده و نقاب استفاده میکند. خدمتکار پیر این خانه «نسترن باجی» است که دایه «گلناز» می‌باشد؛ بنابراین در متن بر کهن الگوی نقاب و مادر مثالی تأکید شده است. «فریدون» کتابی دارد که در آن نوشته شده، یک احضار کننده روح برای ایجاد ارتباط با ارواح در جلسه مخصوص خویش ماندولین می‌نواخت. همچنین در این داستان تأکید ویژه‌ای روی واژه «سایه» میشود و در ۴ مورد از آن استفاده می‌گردد.

کاربرد مواردی همچون زیربنای روانشناسی - اسطوره‌ای، ذکر تاریخ معنادار و استفاده از مفاهیم سایه، نقاب، ماندولین و چهار گوش به پژوهشگر مقاله حاضر این اجازه را می‌دهد که اعلام نماید، صادق هدایت بدون شک از نظریات کارل گوستاو یونگ در نوشتن داستان خویش بهره برده است. در نتیجه در ادامه به تحلیل داستان «شبهای ورامین» بر این اساس پرداخته خواهد شد.

۵. تحلیل داده‌ها



داستان در ورامین اتفاق می‌افتد یعنی همان وارنای چهارگوش که یادآور ماندالا است و «فرنگیس» در حال نواختن تار یا همان ماندولین، طوری به زمین خیره شده است که گویی در خلسه می‌باشد. همچنین از نظر



روانشناسی، تار زدن چون با دست انجام میشود، نماد خودارضائی است که در گذشته آن را عامل شیزوفرنی میدانستند.

استفاده از نام «فریدون» در این داستان و تأکیدی که با جاسازی نشانه‌ها در متن، بر اسطوره ضحاک شده است سبب میشود که بین روانشناسی و اسطوره پیوندی معنادار برقرار شود. با توجه به گفته یونگ مبنی بر اینکه بین توهمات شخص شیزوفرنیک و اساطیر شباهتهای زیادی است بنابراین از میان اسامی داستان تنها دو نفر از آنها واجد شخصیت اسطوره‌ای هستند یعنی «فریدون» و «فرنگیس». در مقاله «تشخیص علت دیوانگی فریدون در داستان «شبه‌ای ورامین» بر اساس نشانه‌های درون‌متنی»، ثابت شد که «فریدون» دچار شیزوفرنی است. بنابراین در اینجا بیماری «فرنگیس» بر اساس اسم و اعتقادات مذهبی‌ش توضیح داده میشود.

اساطیر همه ملتها در طول زمان و بر اساس شرایط دچار تغییراتی شده است؛ از جمله اساطیر ایران که بعد از ورود اسلام، رنگ و بوی ادیان ابراهیمی به خود گرفت؛ مثلاً «فریدون» که در اساطیر زرتشتی به عنوان «دیوبند» مشهور بود جای خود را به «سلیمان» داد و شاهد این ادعا، کوه دیوبند است که در «شیز» واقع میباشد.

«شیز» نام منطقه‌ای است که یکی از مهمترین آتشکده‌های ایران باستان یعنی «آذرگشنسب» در آن واقع بوده است. در آنجا کوهی به نام «دیوبند» وجود دارد که دارای دهانه‌ای گشاد و سرگیجه‌آور می‌باشد. اهالی بر این باورند که این کوه زندانی است که در آن یک دیو خشمگین توسط «سلیمان نبی» اسیر شده و گاهی هنگام خشم از دهانش دود بیرون می‌آید.

با توجه به اینکه «فرنگیس» یک شخصیت مذهبی است و به قول صادق هدایت، مادر بزرگ املش او را بزرگ کرده است؛ بنابراین «فرنگیس» از جمله کسانی است که اساطیر ایران باستان را با داستانهای یهودی مخلوط میکند. اگر «شیز» به عنوان نماد اساطیر ایران باستان و «فرنگیس» به عنوان نماد داستانهای بعد از اسلام در نظر



گرفته شود، میتوان از ترکیب دو واژه «شیز» و «فرنگیس»، واژه‌سومی به وجود می‌آید که همان «شیزوفرنی» است.

کلمه «فرنگیس» از دو بخش «فرن» و «گیس» تشکیل شده است. «گیس» در فارسی به معنای موی تابدار است. همچنین به دلیل اینکه «Phren» در واژه‌شیزوفرنی به معنی مغز میباشد بنابراین از نظر معناشناسی میتوان «فرنگیس» را به صورت «مغز تابدار» معنی کرد. تاب داشتن مغز اصطلاحی است که برای افراد خل و دیوانه استفاده میشود.

«فرنگیس» به عنوان نقاب دارای این قابلیت است که تغییر چهره داده و هر بار با ظاهری تازه جلوه‌گر شود؛ بنابراین مرگ «فرنگیس» در واقع فرو افتادن نقاب وی و آشکار شدن چهره اوست. فرو افتادن نقاب «فرنگیس» و ارتباط معنایی او با شیزوفرنی در متن داستان در قالب جملاتی که او در هنگام مرگ بر زبان می‌آورد به خوبی نمایش داده شده است.

ناگاه چشموهای فرنگیس باز شد و دیوانه وار زیر لب با خودش گفت: خورشید... پس خورشید کو؟
...همیشه شب، شب‌های ترسناک سایه درختها را بدیوار نگاه کن... ماه بالا آمده... جغد ناله
میکشد... درها را باز کنید... بشکنید... دیوارها را خراب کنید... اینجا زندان است... زندان... توی
چهار دیوار... خفه شدم بس است... نه من کسی را ندارم... تار بزنیم... تار را بیور اینجا توی
ایوان... تف... تف... باین زندگی

با توجه به اینکه «فریدون» با آوردن «فرنگیس» به چهاردیوار عمارت و باغ خویش، همچنین به دلیل انزوای شدید و عدم تمایل به حضور در شهر در واقع «فرنگیس» را زندانی کرده است؛ همانطور که «فریدون» اسطوره‌ای، آزدهاک را اسیر کرد. از آنجایی که در متون دینی «سلیمان» جای «فریدون» را به عنوان اسیر کننده دیوها گرفته



است بنابراین «فرنگیس» همانند دیوی است که سلیمان او را در کوه دیوبند اسیر کرده است. در واقع «فریدون» با حبس «فرنگیس» در چهار دیوار خانه خویش سعی در کنترل دیو درون خود یا همان بیماری شیذوفرنی دارد.

«فریدون» در کنار «فرنگیس» به صورت مردی تحصیل کرده، روشنفکر و مهربان توصیف میشود اما با مرگ «فرنگیس» این مرد به موجودی پریشان، درهم ریخته و دیوانه تبدیل میشود که قدرت و قابلیت حضور در اجتماع را ندارد. دلیل این اتفاق این است که «فرنگیس» به عنوان همسر «فریدون» از نظر قانونی و احساسی به وی تعلق دارد؛ بنابراین «فرنگیس» به عنوان یک نقاب به «فریدون» تعلق دارد. نقابی که باعث میشد «فریدون» با چهره‌ای آبرومند در اجتماع حاضر شود. مرگ این نقاب یعنی از بین رفتن نقاب فریدون و آشکار شدن چهره اصلی او. بنابراین تلاش «فریدون» برای زنده نگه داشتن «فرنگیس»، خوراندن دارو به او و دویدن در پی دکتر، در واقع تلاشی است که «فریدون» برای بهبود بیماری شیذوفرنی خودش به کار میبرد، اما با مرگ «فرنگیس» نقاب وی فرو افتاده و چهره دیگرش که همان بیماری باشد ظاهر میشود.

ارتباط اسطوره «فریدون» با داستان سلیمان در متن داستان «شبهای ورامین» در قالب تابلوی حضرت سلیمان که به دیوار آویخته شده است آشکار می‌گردد. همچنین صادق هدایت با توصیف «فریدون» در حال سیگار کشیدن او را به دیوی تشبیه کرده است که دود از دهانش خارج می‌شود. با توجه به اینکه پژوهشگران بسیاری با دلایل کافی ثابت کرده‌اند که «فریدون» و «ضحاک» دو روی یک سکه هستند و «ضحاک» وجه تاریک «فریدون» است، میتوان فهمید که «فریدون» در «شبهای ورامین» اندک اندک در حال بروز علائم شیذوفرنی است که در اینجا به صورت دود نمایان شده است.

فریدون دست در جیب نیم تنه زمخت خود کرده به پیچ و خم لغزنده دود آبی رنگ سیگار نیم سوخته اش نگاه میکرد



بر اساس بیماری «فریدون» که در آن شخصیت فرد به اجزای آن تقسیم شده و دچار توهماتی نظیر ملاقات با همزاد یا سایه میشود؛ بنابراین همه شخصیت‌های این داستان اشاره به بخشی از وجود «فریدون» دارند. در این داستان پنج شخصیت وجود دارد که همان «فریدون»، «فرنگیس»، «گلناز»، «نسترن باجی» و مرد خاکستری پوش و ناشناسی است که اندامی نتراشیده دارد و مانند «نسترن باجی» با حالتی خمیده راه میرود.

همزاد یا سایه یک روح فیزیکی شبیه جن است و بخشی از وجود فرد میباشد که درست شبیه خود اوست و دارای قدرتهای جسمانی است. سخن گفتن یکی از نشانه‌هایی است که فقط سه شخصیت داستان یعنی «فریدون»، «فرنگیس» و «نسترن باجی» از آن برخوردارند، اما «گلناز»، مرد خاکستری پوش و «همایون» اصلاً صحبت نمیکنند. بنابراین کسانی که ساکت هستند همان سایه‌هایی هستند که مثل سایه فیزیکی قادر به سخن نبوده و در خاموشی به سر میبرند. هر چند آهنگ همایون نواخته میشود اما این نوا که شبیه ناله جغد است، نشانه حضور اوست نه سخن گفتن انسانی.^۹

با توجه به اینکه در «شبهای ورامین»، «گلناز» به عنوان همزاد «فرنگیس» معرفی میشود و «نسترن باجی» و مرد خاکستری پوش هر دو دارای پشت خمیده هستند؛ در نتیجه، «گلناز» سایه «فرنگیس» و مرد خاکستری پوش سایه «نسترن باجی» است، اما سایه «فریدون» چه کسی است؟ در متن داستان کاملاً مشخص است که «فرنگیس» علاقه زیادی به «فریدون» دارد اما پیوسته در حال نواختن آهنگی به نام «همایون» است و صادق هدایت در این باره مینویسد:

فریدون هراسان از خواب پرید ، عرق سرد از تنش می ریخت ، اول بخیالش کابوس است ،
چشمش را مالاند ولی صدای ساز را می شنید . صدای تار مانند گریه بریده بریده در
هوا موج میزد . هر زیر و بمی که میشنید تار و پود وجودش از هم پاره میشد .

^۹ به مقاله «تفسیر داستان «شبهای ورامین» بر اساس همزاد و سایه در چهارچوب نظریات اتو رنک» از همین پژوهشگر رجوع شود.



تشبیه صدای تار به گریه و اشاره به از هم پاره شدن وجود «فریدون» نشان میدهد که آهنگ همایون اشاره به بخشی از وجود «فریدون» دارد؛ بنابراین «همایون» یک آهنگ ساده نیست بلکه بخشی دیگر از وجود «فریدون» است که در قالب یک آهنگ در ذهن متوهم «فریدون» جلوه گر شده است. «همایون» به عنوان یک انسان، همان کسی است که «فرنگیس» او را دوست دارد زیرا بخشی از وجود «فریدون» است. در نتیجه «همایون» سایه ناپیدای فریدون است؛ این شخص به دلیل عدم حضور فیزیکی در متن، همان همزاد (double) یا روح زندگی (Body_Soul) «فریدون» است که با چشم زمینی قابل دیدن نیست. معنی کلمه همایون که برابر با خجسته و مقدس میباشد تأکیدی بر جنبه روحانی اوست.

شخص اصلی	همزاد - سایه	
فرنگیس	گلناز	جوان
فریدون	همایون	
نسترن باجی	مرد خاکستری پوش	پیر

این اشخاص را میتوان به صورت آنیما و آنیموس نیز دسته بندی کرد.

- آنیما: فرنگیس - گلناز - نسترن باجی
- آنیموس: فریدون - مرد خاکستری پوش

«فرنگیس» و «فریدون» به دلیل اینکه همسر هستند جفت یکدیگر محسوب میشوند. «نسترن باجی» و مرد خاکستری پوش نیز به دلیل خمیدگی و ظاهر پیر، جفت یکدیگر محسوب میشوند. اما «گلناز» بدون جفت



می‌ماند. جفت «گلناز» همان آهنگ تار است که «همایون» نامیده می‌شود. در نتیجه میتوان شخصیت‌های داستان را با جفت آنها مطابقت داد.

آنیما	آنیموس
فرنگیس	فریدون
گلناز	همایون
نسترن باجی	مرد خاکستری پوش

اکنون باید اثبات کرد که «همایون» به درستی همتای آنیموسی «گلناز» است. بر اساس متن داستان، «فریدون» و «فرنگیس» به عنوان یک زن و شوهر در عمارت خود به تنهایی سکونت دارند و در حالیکه آن دو با هم خلوت دارند، «گلناز» نیز در عمارت قدیمی با «نسترن باجی» به سر می‌برد، اما بعد از مرگ «فرنگیس»، «نسترن باجی» با تعجب ابراز میکند که همزاد «فرنگیس» تار می‌زند و او نوازنده تار را نمیشناسد. این بدان معناست که «گلناز» در هنگام نواختن آهنگ همایون، با یکی غیر از «نسترن» به سر میبرد یعنی همان مرد خاکستری پوش. در نتیجه «گلناز» همواره یا با «نسترن» در خلوت است یا با مرد خاکستری پوش. پس برای تحلیل موضوع باید به تجزیه اسم «همایون» و «نسترن باجی» پرداخت.

از نظر معناشناسی همایون از دو بخش تشکیل شده است: همایون: هما + یون

«هما» در زبان فارسی یک نام زنانه است که معادل مردانه آن «همایون» میباشد. «هما» نام یک نوع کرکس است که لاشخور میباشد. «هما» در زبان عربی، ضمیر مثنی است و به دو نفر دلالت میکند. یون در علم شیمی به ذرات باردار مثبت (+) و منفی (-) گفته میشود که در صورت همنام بودن یکدیگر را دفع کرده و در صورت غیرهمنام بودن یکدیگر را جذب میکنند؛ درست مانند آنیموس و آنیما. از آنجایی که در مکاتب قدیم، زن وجه منفی



انسان و مرد وجه مثبت در نظر گرفته میشد بنابراین زن با دارا بودن کروموزومهای XX یک موجود منفی است اما مرد با داشتن کروموزومهای XY یک موجود خنثی است که یونهای آن دارای خاصیت جذب یکدیگر هستند. در نتیجه همایون به معنی مردی است دارای دو یون منفی و مثبت است یعنی در درون خود دارای یک زن نیز هست که به آن آنیما گفته میشود. از نظر روانشناسی یونگ، این موجود مانند هر مرد دیگری یک موجود دوجنسیتی است. بنابراین وقتی «همایون» (XY) همزاد یا دوقلوی «فریدون» (XY) است، «گلناز» هم به عنوان خواهرشان (XX) همتای آنها محسوب میشود؛ اما به دلیل تفاوت جنسی، همتای آنیمایی آنهاست. همچنین به سبب اینکه «فریدون» به عنوان کسی که سخن میگوید همتای آنیموسی «فرنگیس» است، «همایون» به سبب خاموش بودن همتای «گلناز» است که همیشه ساکت است.

از نظر معناشناسی، «نسترن باجی» یک اسم زنانه است که از ۲ بخش تشکیل شده است:

نسترن باجی: نسترن + باجی

«نسترن» نام یک نوع گل سرخ است که دارای ساقه های رونده میباشد. باجی دارای سه معنای متفاوت است:

خواهر، کلفت (خدمتکار) و مرغ عشق. بنابراین ترکیب «نسترن باجی» دارای سه معنای متفاوت خواهد بود:

▪ الف: نسترن + باجی (خواهر) گل + خواهر = گلناز (خواهر فریدون)

▪ ب: نسترن + باجی (کلفت) گل + کلفت = گلناز و فرنگیس

(زیرا فرنگیس مثل یک کلفت از صبح تا شب کار میکند)

▪ ج: نسترن + باجی (مرغ عشق) گل + مرغ: گلناز + ؟

«نسترن باجی» در ترکیب الف نماینده وجود یک نفر است یعنی «گلناز» بنابراین با یک X نشان داده میشود نشانه

خود مجرد و منفرد شخص است یا همان روح زمینی (body soul) شخص که به تنهایی قادر به حیات است؛



بنابراین این ترکیب نشانه دهنده self می‌باشد. ترکیب ب نماینده وجود دو زن است در نتیجه با XX نشان داده می‌شود. ترکیب دو X مشابه، نشانه ترکیب روح با چیزی شبیه خودش است یعنی ادغام روح زمینی با جسم زمینی؛ بنابراین با توجه با آراء اتو رنک، این ترکیب نماینده همزاد یا دوقلو (double) می‌باشد. ترکیب ج نماینده یک زن و یک مرد است و به صورت XY نمایش داده می‌شود؛ در نتیجه نماینده ترکیب آنیما و آنیموس می‌باشد.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که ترکیب ج به «گلناز» و چه کس دیگری تعلق دارد. ترکیب ج یا همان گل و مرغ در ادبیات ایران یک ترکیب عاشقانه است که در آن گل مؤنث (آنیما) و مرغ مذکر (آنیموس) است. تنها زن و شوهر داستان که اصلی ترین آنیما و آنیموس می‌باشند همان «فرنگیس» و «فریدون» هستند که از این نظر جدایی ناپذیرند. از سوی دیگر به دلیل اینکه ترکیب ج در اصل از تجزیه وجود «نسترن باجی» به دست آمده و او همیشه به همراه «گلناز» است بنابراین جفت «گلناز» باید کسی باشد که همه جا حتی در حضور «فریدون» و «فرنگیس» همراهش باشد. این شخص همان «همایون» است که به صورت آهنگی سوزناک از آن نام برده شده است. «گلناز» روزها نواختن همایون را می‌آموزد و شبها نظاره گر نواخته شدن همایون توسط «فرنگیس» است و در زمان فوت «فرنگیس» خودش ساز به دست می‌گیرد و همایون را می‌نوازد. به همین دلیل است که در متن داستان درباره سازی که در دست «فرنگیس» است صفت عاریه به کار گرفته شده است زیرا همایون در حقیقت جفت آنیموسی «گلناز» است که فعلاً در دست «فرنگیس» می‌باشد.

فرنگیس تار ظریفی که دسته صدفی آن جلو چراغ می‌درخشید در دست داشت، سرش را پائین گرفته
 بزمین خیره نگاه میکرد و مثل این بود که لبخند میزد. تار بطور عاریه در دستش بود و از روی
 سیمهای نازک آن آهنگ سوزناکی در می‌آورد. گلناز با چشمهای خمار و خواب آلود نگاه
حسرت آمیز به دست و پنجه استاد خود میکرد



گلناز	خود	X
گلناز - فرنگیس	همزاد	XX
گلناز - همایون	آنیما و آنیموس	XY

بنابراین ترکیب گل و مرغ نه تنها درباره «فریدون» و «فرنگیس» صادق است بلکه در اصل درباره «گلناز» و «همایون» است زیرا «همایون» از نظر لغوی یک نوع مرغ لاشخور است. «گلناز» هم یک نوع گل می باشد. این ترکیب درباره «نسترن باجی» و مرد خاکستری پوش نیز صدق میکند زیرا بر اساس توصیفی که صادق هدایت از این مرد سرخ صورت و چشم ریز ارائه داده است او شبیه یک کرکس می باشد؛ بنابراین مرد خاکستری پوش نیز یک نوع مرغ است.

گل (آنیما)	مرغ (آنیموس)
فرنگیس	فریدون
گلناز	همایون
نسترن باجی	مرد خاکستری پوش

مشخص شد که «همایون» و مرد خاکستری پوش هر دو کرکس می باشند اما «فریدون» چه نوع مرغی است. با توجه به متن داستان وقتی «فریدون» در تاریکی نشسته است و با چشمان از حدقه بیرون زده به خوبی در تاریکی قادر به دیدن است بنابراین او یک جغد است زیرا جغدها در شب قادر به دیدن هستند. (این مطلب در مقاله «بررسی داستان «شبهای ورامین» اثر صادق هدایت از نظر روانشناسی فروید در چهارچوب نشانه - معناشناسی و بینامتنیت» اثبات شده است).



«نسترن باجی» که یک زن کهنسال و خمیده است مثل یک زن فرتوت و چاق به تصویر کشیده شده است. او در داستان نقش چشمگیری ندارد تا اینکه «فرنگیس» پس از خوردن داروهای جورواجور و بستری شدن، سرانجام در ساعت ۱۹:۱۰ از دنیا میرود. در این لحظه «نسترن باجی» فوراً وارد صحنه میشود.

به دلیل اینکه عدد ۱۹:۱۰ نشانه تأسیس انجمن روانکاوی است و «فرنگیس» در اثر خوردن دارو از دنیا رفته است بنابراین میتوان دریافت که شخص شیروفرنیک داستان که خود را در قالب «فرنگیس» نشان داده است در اثر داروهای ضد جنون تا حد اندکی بهبود یافته است زیرا از بین رفتن یک شخصیت برابر با این است که یکی از توهمات فرد از بین رفته است.

مرگ یعنی ورود به دنیای زیرزمینی یا همان دنیای تاریکیها. مرگ سبب میشود که فرد دیگر خاموش شده و سخنی نگوید؛ بنابراین «فرنگیس» تبدیل به سایه شده است و سایه «فرنگیس» کسی نیست مگر «گلناز» که شبها تار میزند. اما ورود «نسترن باجی» بلافاصله پس از مرگ «فرنگیس» نشاندهنده این است که توهم «فرنگیس» جای خود را به «نسترن باجی» داده است. در واقع سایه «فرنگیس» با «نسترن» ترکیب شده است؛ یعنی مورد ب :

نسترن باجی: نسترن + کلفت..... گل + کلفت: گلناز + فرنگیس

این ترکیب و تبدیل «فرنگیس» به «نسترن باجی» در جملات زیر نیز مشهود است. وقتی «فریدون» از تهران به خانه بازمی گردد «نسترن باجی» به او میگوید:

نسترن باجی با حالت وحشت زده گفت: آقا تا حالا نزدیک یک ماه است. شما که نبودید،
وقتیکه همه خوابیده اند صدای ساز میآید بلکه هم که همزاد اوست. آقا انگاری که
فرنگیس خانم تار میزند!
فریدون گفت چه میگوئی حواست پرت است.



«نسترن باجی» در این جمله با اشاره به گیس خود به این مطلب اشاره میکند که «فرنگیس» به بخشی از وجود او منتقل شده است. او پس از اشاره به گیس سفید خود تأکید میکند که عزادار است یعنی لباس سیاه به تن دارد. گیس سفید و لباس سیاه در «نسترن باجی» نمادی از ترکیب رنگهاست؛ از ترکیب سیاه و سفید رنگ خاکستری به وجود می‌آید که متعلق به مرد خاکستری پوش آخرداستان است.

از ترکیب دو شخصیت در هم، شخص سومی به وجود می‌آید که علاوه بر شباهت با آنها دارای تفاوت‌هایی نیز هست. از ترکیب ۲ شخص جوان یک شخص پیر به دست می‌آید زیرا سن آنها با هم جمع میشود و از ترکیب ۲ شخص لاغر یک شخص چاق به دست می‌آید زیرا وزن آنها با هم جمع میشود. بنابراین ترکیب ب به درستی نماینده ادغام «گلناز» و «فرنگیس» (کُلفت) است و به همین دلیل است که «نسترن باجی» به صورت یک زن پیر توصیف شده است که با گام‌هایی سنگین قدم برمیدارد.

اگر به واژه کلفت دقت شود میتوان فهمید که بدون علائم حرکتی این واژه به صورت «کُلفت» هم قابل خواندن است. این واژه درباره افراد چاق نیز قابل استفاده است. در داستان «شبهای ورامین»، تنها کسی که با صفت «کلفت» توصیف شده است مرد خاکستری پوش است که دارای گردنی کلفت و اندامی نتراشیده میباشد. بنابراین ترکیب گل و کلفت به مرد خاکستری پوش نیز اشاره دارد زیرا این مرد سایه «نسترن باجی» است.

از آنجایی که در ترکیب الف، «نسترن باجی» مساوی با «گلناز» است؛ بنابراین مرد خاکستری پوش چاق، سایه «گلناز» نیز میباشد؛ اما «گلنازی» که به تعبیر صادق هدایت، از پیش فربه تر شده است. علت فربگی «گلناز» این است که در درون او «نسترن باجی» و «فرنگیس» نیز حضور دارند. موهای ژولیده و سیاه او در صحنه آخر



داستان کاملاً شبیه موهای سیاه، ژولیده و تابدار «فرنگیس» است و دلیلی دیگر بر ادغام «فرنگیس» در «گلناز» است؛ همچنین با توجه به اصرار «نسترن باجی» مبنی بر حضور دائم در کنار «گلناز» برای اینکه او نترسد و با در نظر گرفتن عدم حضور او در اتاق خویش میتوان پی برد که او نیز در «گلناز» تبلور یافته است. در نتیجه در صحنه آخر داستان فقط چهار شخصیت حضور دارد که در جدول زیر نشان داده میشود:

شخصیتهای اصلی	سایه
فرنگیس + گلناز + نسترن باجی	مرد خاکستری پوش
فریدون	همایون

به دلیل اینکه «فرنگیس» چند ماه پس از خوردن داروها از بین رفت، حذف هر شخصیت در داستان، نشانه از بین رفتن یک توهم در اثر مصرف دارو است؛ بنابراین گریختن خدمه و تجمع شخصیتهای اصلی در یک نفر نشان می‌دهد که درمان «فریدون» تا حدی موفق بوده است اما نه به طور کامل و هنوز باید به درمان وی ادامه داده شود تا بهبود خود را به دست آورد. درمان وی آسان نیست زیرا ترکیب «فرنگیس»، «گلناز» و «نسترن باجی» نشان میدهد که آنها اکنون دارای سه X هستند. داشتن سه کروموزوم XXX در ژنتیک یک فرد، یک نوع اختلال شدید به نام تریزومی (Trisomy) است که افراد مبتلا به آن، دارای قد بلند و خمیده هستند و به چنین زنی آبرزن گفته میشود. به مردانی که به این عرضه مبتلا هستند آبر مرد گفته میشود و کروموزومهای جنسی آنها به صورت XXY است. مردان مبتلا معمولاً طاس هستند و موی مژه و ابروی آنها هم کمتر است. برخی از ظواهر بدنی این افراد شبیه زنان است. افراد مبتلا چه زن و چه مرد بهره هوشی خوبی ندارند و نمیتوانند صاحب فرزند شوند. یکی از علل ابتلا سن بالای والدین است.



ترکیب «گلناز»، «فرنگیس» و «نسترن باجی» دارای سایه‌ای فربه است که خمیده گام برمیدارد و به کرکس (همای یا همایون) تشبیه شده است؛ این سایه، جفت آنیموسی این سه زن نیز می‌باشد. از آنجایی که کرکسها کچل هستند و خمیده را می‌روند، در نتیجه این مرد خاکستری پوش، شبیه به مردان تریزومی است. این مطلب در جدول زیر با جمع کردن شخصیتها و ترکیب آنها با هم قابل اثبات است.

X	خود	گلناز	ترکیب الف
X X	همزاد	گلناز + فرنگیس	ترکیب ب
XY	روان انگاره (آنیما - آنیموس)	گلناز + همایون	ترکیب ج
XXY	خود + همزاد + روان انگاره	گلناز + فرنگیس + همایون	حاصل جمع

در روانشناسی کارل گوستاو یونگ به پدیده اجتماع شخصیتها در وجود «نسترن باجی» و فریگی «گلناز»، اصطلاحاً «چاق شدن کمپلکس» یا «چاق شدن عقده‌ها» گفته میشود که با واژه Trauma برابر میباشد. یکی از عقده‌هایی که در فریدون سبب ایجاد شیذوفرنی شده است، میتواند ناشی از یتیم شدن وی باشد؛ یعنی خدشه دار شدن رابطه نوزاد با مادر، همچنین تداخل آموزشهای مذهبی فرد (توسط مادر بزرگ اُمَل) با تمایلات جنسی سرکوب شده وی و میل به خودارضایی که در زبان نمادین به صورت نواختن تار یا ساز دستی نمایش داده میشود میتواند عامل دیگری برای ابتلا فریدون باشد.

تروما در فارسی با کلماتی نظیر وَرَم و زخم چرکین هم معنی است. از نظر علم معنانشناسی کلمه ورم با ورامین دارای ارتباطی آشکار است و همین امر سبب میشود که عبارت «شبهای ورامین» دارای معنی دیگری شود که



همان «شبهای تروما» یا «شبهای شیزوفرنیک» است. بنابراین «شبهای ورامین» با بیماری شیزوفرنی کاملاً در ارتباط است و از این نظر دارای معنایی بسیار هماهنگ با محتوای داستان می‌باشد.

به دلیل اینکه مهمترین بخش روانشناسی تحلیلی یونگ، کهن الگو می‌باشد در جدول زیر شخصیت‌های این داستان از نظر کهن الگو نیز دسته بندی میشوند:

کهن الگو	شخصیت
خود	گلناز
سایه	همایون
نقاب	فرنگیس
روان انگاره (آنیموس)	فریدون
مادر مثالی	نسترن باجی

۶. نتیجه گیری

بنابر آنچه گذشت، بر اساس شواهدی محکمی که در متن داستان گنجانده شده است، میتوان نتیجه گرفت که صادق هدایت در نوشتن داستان «شبهای ورامین» از نظریات کارل گوستاو یونگ آشکارا بهره برده است و شخصیت‌های داستان خود را بر اساس نظریه شخصیت وی طراحی نموده و سرگذشت آنها را در قالب بیماری شیزوفرنی، استادانه بیان نموده است. متن مبهم داستان بر این اساس به خوبی قابل تجزیه و تحلیل می‌باشد و در تفسیر هیچ نکته‌ای، حالت شک و تردید ایجاد نمی‌گردد، در نتیجه همه بخشهای آن بر اساس شواهد درون متنی و در چهارچوب اصول روانشناسی یونگ و مرتبط با علائم بیماری شیزوفرنی قابل تحلیل است. همچنین ثابت



شد که این داستان بر مبنایی علمی استوار است و علاوه بر پایه روانشناسی از علم ژنتیک نیز بهره‌مند است. دلیل استفاده هدایت از ژنتیک این است که یکی از عوامل شیذوفرنی، علل ارثی و ژنتیکی است. در این تحلیل مشخص شد که همه شخصیت‌های داستان، فقط به یک نفر اشاره میکنند که همان «فریدون» است و «گلناز» که نماینده Self میباشد، به عنوان بخشی از وجود تجزیه شده «فریدون» Ego، در انتهای داستان با نواختن آهنگ همایون در حال معاشقه با یک موجود پیر و زشت صورت نیست بلکه در واقع در حال فراخوانی بخشهای تکه‌تکه شده وجود خویش است.

بشنو از نی چون حکایت میکند از جدایی‌ها شکایت میکند^{۱۰}

کز نیستان تا مرا بیریده‌اند در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

۷. پیشنهاداتی برای پژوهشهای آتی

- تحلیل رؤیای «فریدون» بر اساس روانشناسی فروید و با تکیه بر توهمات اشخاص شیذوفرنیک
- تطبیق داستان «شبهای ورامین» با شعر «جغد و پیشی گربه» (The Owl and the Pussy Cat)

۸. منابع

۱. اسحاقیان، جواد. (۱۳۹۸). *با بوطیقای نو در آثار هدایت. سایت ادبی هنری حضور*.
۲. فقیهی، علی. (۱۳۹۲). «نظریه روانکاوی در مورد اسکیزوفرنی». *دانشنامه روانشناسی مردمی*.
۳. گلستانه، فاطمه. (۱۳۹۸). «بررسی داستان «شبهای ورامین» اثر صادق هدایت از نظر روانشناسی فروید در چهارچوب نشانه-معناشناسی و بینامتنیت». *مجله ادبی-پژوهشی شوهر آهو خانم*.
۴. گلستانه، فاطمه. (۱۳۹۸). «بررسی حضور اسطوره فریدون در داستان «شبهای ورامین»». *مجله ادبی-*

پژوهشی شوهر آهو خانم.

^{۱۰} بشنو از نی چون شکایت میکند از جدایی‌ها حکایت میکند



۵. گلستانه، فاطمه. (۱۳۹۸). «تشخیص علت دیوانگی فریدون در داستان «شبهای ورامین» بر اساس نشانه‌های درون‌متنی». *مجله ادبی - پژوهشی شهر آهو خانم*.
۶. گلستانه، فاطمه. (۱۳۹۸). «تفسیر داستان «شبهای ورامین» بر اساس همزاد و سایه در چهارچوب نظریات اتو رنک». *مجله ادبی - پژوهشی شهر آهو خانم*.
۷. نامور مطلق، بهمن. (۱۳۸۶). «ترامنتیت مطالعه روابط یک متن با دیگر متن‌ها». *پژوهش‌نامه علوم انسانی*. شماره ۵۶.
۸. نامور مطلق، بهمن. (۱۳۹۰). *درآمدی بر بینامتنیت*. تهران: نشر سخن.
۹. وهمی، رؤیا. (۱۳۸۹). *صادق هدایت - شش داستان*. تهران: انتشارات فیروزان.
۱۰. هدایت، صادق. آلبوم نقاشی از صادق هدایت. *مجله اینترنتی آراس*.
۱۱. هدایت، صادق. (۱۳۱۲). *نیرنگستان*. چاپ سوم. تهران: انتشارات جاویدان.
۱۲. یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۵۲). *انسان و سمبلیهایش*. چاپ اول. انتشارات امیر کبیر.
۱۳. یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۵). *ضمیر پنهان*. چاپ پنجم. انتشارات کاروان.